

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: دومینکو لوسوردو  
برگردان از: خ. طه‌وری  
فرستنده: عثمان حیدری  
۲۷ اکتوبر ۲۰۱۹

## «وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند...»

۵

در دسامبر ۱۹۹۲ سربازان نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا در سواحل موگادیشو پیاده شدند. در واقع آن‌ها دو بار آنجا پیاده شدند و تکرار عملیات به خاطر وقوع مشکلات نظامی و تدارکاتی غیرمنتظره نبود. مسأله اینجا بود که به جهان نشان داده شود که نیروی بحری آمریکا تنها از واحدهای ویژه نظامی تشکیل نشده، بلکه در وهله اول یک سازمان غیرانتفاعی و یک مؤسسه خیریه است که به خلق گرسنه و نیازمند سوماتی امید می‌بخشد و لبخند بر لبان آنان جاری می‌سازد.

\*\*\*\*\*

### ۵. از جامعه جنجال‌گرا به جنجال به مثابه فن‌آوری جنگی

در چنین شرایطی «حقیقت، لحظه‌ای از دروغ است.» البته نگارنده این مشاهده دقیق که کتاب مشهور خود را به تحلیل «جامعه جنجال‌گرا» اختصاص داده، نمی‌توانست متصور شود که جنجال و غوغا سالاری می‌تواند به فن‌آوری واقعی جنگی تبدیل گردد. با این‌که کتاب در سال ۱۹۶۷، یعنی چند سال پس از پایان انقلاب الجزیره و پس از حمله آمریکا به کوبا (حمله در خلیج خوک‌ها) و بحران ناشی از استقرار راکت‌های اتمی (با به جان خریدن خطر یک هولوکاست بین‌المللی اتمی) و همین‌طور در زمانی‌که جنگ آمریکا در ویتنام غوغا می‌کرد، منتشر شد، با این‌حال کتاب کاملاً این اعتقاد را تبلیغ می‌کرد که جهان ذاتاً یکدست است. به قول وی انسان نباید به خاطر تضادهای روشن و آشکاری که «تمامی جنجال» را همراهی می‌کند و با وجود این جزئی از «تقسیم وظایف جنجال در سطح جهان محسوب می‌شود» گمراه شود. در تعیین رابطه بین جامعه جنجال‌گرا و جنگ، «لمبون» که در زمینه استفاده سیاسی-نظامی از فن‌آوری، تأثیرگذاری تبلیغات تجاری، فنون خود را ارائه می‌کرد باز هم جلوتر رفته و می‌گفت: «نمونه اولیه یک قهرمان توده‌ئی همواره خصلت سزایی خواهد داشت. کلاهخود او توده را اغواء می‌کند، قدرتش

آنان را مرعوب می‌سازد و شمشیرش آنان را می‌هراساند.» با این حال، اینجا هم می‌خواهیم در چارچوب سیاست داخلی تأمل کنیم؛

تکنولوژی مطبوعاتی این هدف را دنبال می‌کرد که محبت انظار عمومی کشور رهبر را به سوی خود جلب کند و این وظیفه را به عهده داشت که توده مردم را اغواء و تحمیق کند ولی هنوز به وسیله‌ای برای حمله به یک کشور مخالف و یا خصم و بی‌ثبات کردن آن تبدیل نشده بود.

چرخش در سال ۱۹۸۹ صورت گرفت. نیکولای چائوشسکو در رومانی هر چند که بد نام شده بود ولی هنوز در قدرت بود. چگونه ممکن بود او را سرنگون کرد؟ رسانه‌های توده‌ای غربی اطلاعات و تصاویر هولناکی در مورد «کشتار توده‌ای» را که به دستور چائوشسکو از طرف پولیس در «تیمیشوارا» صورت گرفته بود، بین مردم پخش کرد. ولی واقعاً در آنجا چه اتفاقی رخ داده بود؟ «جورجیو آگامبن»، فیلسوف ایتالیایی با استفاده از تحلیل «دبور» در مورد جامعه جنجال‌گرا وقایع نامبرده را استادانه جمع‌بندی کرد:

برای اولین بار در تاریخ بشریت اجساد نیمه مدفون و یا انباشته شده در انستیتوهای کالبدشکافی به سرعت جمع آوری شده و شکنجه شدند تا در مقابل دوربین‌های تلویزیون تصویرهای یک کشتار توده‌ای را القاء کنند، که می‌بایست به رژیم جدید مشروعیت بخشد. آنچه را که تمام جهان در صفحه تلویزیون به عنوان حقیقت واقعی مشاهده می‌کرد، دروغ مطلق بود؛ و با این‌که جعلی بودن آن آشکار بود، با این حال از سوی سیستم رسانه‌ای در سطح جهان واقعی جلوه داده شد تا معلوم شود که حقیقت اکنون تنها لحظه‌ای از حرکت لازم دروغ است. از این طریق حقیقت و دروغ از یک دیگر غیرقابل تمیز می‌شود و غوغا سالاری با آغاز غوغا مشروعیت می‌یابد.

از این منظر تیمیشوارا، آئوشویتس جامعه غوغا سالار شد و همان‌طور که گفته می‌شد، پس از آئوشویتس دیگر نمی‌توان مانند گذشته نوشت و یا فکر کرد، همین‌طور پس از تیمیشوارا نیز مقدور نخواهد بود مانند گذشته به صفحه تلویزیون نگریست.

سال ۱۹۸۹ سالی بود که گذار از جامعه غوغا سالار به غوغا سالاری به عنوان فن آوری جنگی در سطح جهان تثبیت شد.

روز ۱۷ نوامبر ۱۹۸۹ چند هفته قبل از کودتا و یا «انقلاب هولیوودی» در رومانی «انقلاب مخملی» پراگ با شعار گاندی «عشق و حقیقت» پیروز شد. در حقیقت ترویج خبر دروغ که یک دانشجو به دست پولیس به قتل رسیده، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء کرد. ۲۰ سال بعد «یان اوریان» یک روزنامه‌نگار و یکی از رهبران دگراندیش از خودراضی اعتراف کرد که وظیفه دستکاری و تحمیق به عهده او بوده است: «دروغ» او خشم توده‌ها را برانگیخت و سرنگونی رژیم را که به هر حال به لرزه افتاده بود، میسر کرد.

اتفاق مشابهی نیز در چین رخ داد: روز ۸ اپریل ۱۹۸۹ «هو یائوبانگ» دبیر حزب کمونیست چین تا جنوری ۱۹۸۷، در جلسه دفتر سیاسی حزب دچار حمله قلبی شد و یک هفته بعد از آن جان سپرد. توده‌ای که در میدان «تینان‌من» اجتماع کرده بود (و یا آنانی که قصد داشتند توده را به عصیان وادارند) مرگ او را در رابطه با درگیری‌های سیاسی که در این جلسه پدید آمد، مربوط کردند. او به نحوی به عنوان قربانی سیستمی که در حال زوال بود، معرفی شد.

در هر سه مورد اختراع و یا اتهام جنایت به این خاطر بود تا موجی از خشم و عصیان را که جنبش شورشیان به آن نیاز داشت، پدید آورد. در حالی که ارتجاع در چکسلواکی و رومانی (که با ورود ارتش سرخ سوسیالیسم در آنجا مستقر شده بود) موفقیت پیدا کرد، این سیاست کاربردی در جمهوری خلق چین که علاوه بر یک انقلاب

سوسیالیستی از بطن یک انقلاب ملی پدید آمده بود، با شکست روبه‌رو شد و این شکست مبدأ سازوکار جنگ رسانه‌ی عظیمی گردید که هنوز در جریان است و از سوی ابرقدرتی به جریان افتاده که تاب و توان تحمل نه رقیب بالفعل و نه رقیب بالقوه را دارد.

...

بازگردیم به جنگ دوم خلیج فارس: در روزهای اول فروری ۲۰۰۳ وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا «کالین پاول» در اجلاس شورای امنیت ملل متحد تصاویری از لابراتوارهای سیار برای تولید سلاح‌های کیمیائی و بیولوژیکی که گویا عراق در اختیار دارد، ارائه کرد. چندی بعد نخست‌وزیر بریتانیا آقای «تونی بلر» روی دست آقای پاول بلند شد و ادعا کرد صدام حسین نه تنها دارای سلاح هسته‌ی است، بلکه طرح استفاده از آن‌ها را نیز آماده کرده و قادر است «طی ۴۵ دقیقه» آن‌ها را فعال سازد. و باز، جنجال که چیزی بیش از پیش‌پرده جنگ بود از تروریسم برافروختگی استفاده کرده و از طرف سازوکارهای چند رسانه‌ی علیه دشمنی که بشریت می‌بایست خود را از شر او آزاد سازد، مشایعت شد.

ولی زرادخانه سلاح دروغ‌پردازی که آماده و مورد استفاده قرار گرفته می‌شد هنوز خالی نشده بود. با این هدف که «رهبر عراقی را در مقابل چشمان خلق خود بد نام کند»، سازمان سیا در نظر گرفت «فلمی در عراق پخش کند و صدام را همجنس‌گرا معرفی نماید. این فلم قرار بود دیکتاتور عراقی را با یک پسر بچه نشان دهد. باید این‌طور وانمود می‌شد که گوئی این فلم با یک دوربین مخفی گرفته شده و گویا نتیجه مشاهدات غیر علنی بوده است.» همین‌طور در مورد این پیشنهاد نیز بحث و مذاکره صورت گرفته بود که «پخش برنامه تلویزیون عراق را با یک خبر ویژه و دستکاری شده مبنی بر این‌که صدام از حکومت کناره گرفته و تمامی قدرت در دست فرزند منفور و مخوف وی "عدی" قرار گرفته است، قطع کرد.»

...

در تابستان ۲۰۰۹ در یک روزنامه معتبر ایتالیائی آمده بود: «چند روزی است که در توئیتر عکسی که منبع آن معلوم نیست، انتشار یافته (...). ما تصویری با قدرت نمادی در مقابل دیدگان خود داریم: جنبه‌ای از دوران معاصر ما.

زنی با چادر سیاه، که یک پیراهن سبز بر تن و یک شلوار جین به پا دارد: افراط در نمادهای شرقی و غربی. زن تنها ایستاده و مشت گره کرده راستش را بلند نموده. در مقابل یک خودروی SUV که محمود احمدی‌نژاد با چهره‌ای جدی در معیت بادیگاردهای خود روی سقف آن به چشم می‌خورد.

بازی چهره‌ها بسیار برجسته و نمایان است: اقدام تحریک‌آمیز و نومیدانه زن و چهره عرفانی و اسرارآمیز رئیس‌جمهور.»

البته این یک «فتوشاپ» بود که مطمئناً می‌شد آن را جای «واقعیت محتمل» جا زد تا به هدفی رسید که «ایده‌ها و اعتقادات» را «به طور حتی‌الامکان کارا مشروط کرد.» ولی نویسنده مقاله نامبرده خردمندانه از طرد دستکاری و تحمیق سر باز می‌زند.

همین‌طور در تابستان ۲۰۰۹ رسانه‌های نوین در ایران و همین‌طور تمام رسانه‌های اطلاعاتی غرب تصویر یک دوشیزه زیبا را که به وسیله یک گلوله مضروب شده بود، پخش کردند: «خون او بیرون ریخت و او بی‌هوش شد. در این لحظات و شاید کمی بعد او خواهد مرد. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که آیا او به طور تصادفی در مسیر رگبار

گلوله متقابل قرار گرفته بود و یا عمداً مضروب شده بود.» ولی جست‌وجوی حقیقت آخرین کاری بود که به آن پرداخته شد. مهم، چیز دیگری بود:

«اکنون شورش صاحب نام شده بود: ندا.» سرانجام ممکن شده بود خبری را که در انتظار آن بودند، منتشر کنند: «ندای بی‌گناه علیه احمدی‌نژاد»؛ و یا «جوانان دلیر در مقابل رژیم منفور.» و پیام این اخبار تأثیر مقاومت‌ناپذیری داشت: «ممکن نیست که بتوان با خونسردی و به طور منطقی ویدیوی ندا آقا سلطان را در اینترنت مشاهده کرد، آن سکانس کوتاه که در آن پدر دختر جوان و یک پزشک کوشش می‌کنند تا جان دختر ۲۶ ساله ایرانی را نجات دهند.» در این مورد هم کلیه جزئیات این فلم (از نظر سینمایی و سیاسی و روانی) با دقت آماده و حساب شده بود با این هدف که رهبری این کشور که از چندی پیش اسرائیل و غرب آن‌را تهدید به جنگ کرده بودند، بد نام شود و حتی‌الامکان منفور گردد. و بار دیگر جامعه جنجال‌پرست، جنجالی بر پا کرد که در عین حال یک عملیات جنگی و یا عملیاتی برای فراهم کردن مقدمات جنگ بود.

...

یک سال بود که جنگ داخلی در سوریه ادامه داشت که روزنامه La Republica در ایتالیا مقاله‌ای را با تصویر و زیرنویس منتشر کرد که نسخه‌ای را که رسانه‌ها جار زده بودند و حقیقتی را که در آن زمان افشاء شده بود، ارایه می‌کرد (تکیه بر کلمات از من است):

۱۵ مارچ ۲۰۱۱ شروع رسمی شورش و تظاهرات در شهر درعا. اپوزیسیون مدعی است که علیه بازداشت چند نوجوان که شعارهای ضد رژیم بر دیوارها نوشته بودند، اعتراض می‌کند. ولی کسی تاکنون با این نوجوانان روبه‌رو نشده است. (...) ۶ جون. امینه، «یک دختر همجنس‌گرا در دمشق» از سوی سازمان امنیت سوریه ربوده شد. این خبر در رسانه‌های بین‌المللی انتشار یافت. چند روز بعد یک روزنامه‌نگار انگلیس هویت این دختر بلاگر را فاش کرد. در واقع او یک مرد امریکائی بود که در سوئیس به سر می‌برد. ۸ اگست. تصویر ۸ نوزاد در انکوباتور که در اثر قطع برق مرده بودند، جهان را درنوردید. تصویر اصلی که در مصر یافته شد: نوزادانی که در انکوباتور خفته اند. (...) فیروزی. مدیر «دیدبان حقوق بشر سوریه» منبع اصلی گزارشات از سوریه است و در لندن زندگی می‌کند. کنشگران ادعا می‌کنند که رئیس مفروض **رامی عبدالرحمان وجود ندارد.**

تقریباً دو سال بعد «کوریر د لا سرا» تصویر دلخراشی را از توئیتر منتشر کرد: «طفلی میان قبر والدینش که به دست رژیم (سوری) به قتل رسیده بودند، خوابیده بود.» اینجا نیز باز نمونه دیگری از تقلب بود. ولی دستکاری و تحمیق که نهایتاً برملا شد تنها نوک کوه عظیم یخی است که روزبه‌روز بزرگتر می‌شود:

**صنایع دروغ‌پردازی در این هنگام بخش جدائی‌ناپذیری از دستگاه جنگی شده است**

ولی همین روزنامه‌نگار رپوبلیکا که در بالا ذکر شد کار پرارزش خود را با یک کامنت که هم آن‌را پیش‌پا افتاده می‌نمود و هم حقیقت را مخدوش می‌کرد، خراب کرد: همیشه دو طرف به جنگ رسانه‌ای دامن زده و می‌زنند! چه کسی می‌تواند تردید داشته باشد که پیش‌شرط جنگ، مقابله دو جبهه است؟ تنها به این نتیجه‌گیری پیش‌پا افتاده قناعت کردن نه تنها به معنای مسکوت گذاشتن حقیقت، بلکه به معنای تحریف حقیقت است. همین‌طور آنچه به جنگ رسانه‌ای مربوط می‌شود، باید تناسب قدرت را تحلیل کرد به این صورت که بین قدرت‌های بزرگ از یک طرف و یک کشور کوچک و به مراتب بی‌دفاع‌تر و یا بین مهاجم و کشور مورد هجوم قرار گرفته تمیز قایل شد، زیرا «شورشیان» هم از طرف غرب مورد حمایت قرار داشتند و هم در عرصه تولید کذب و دروغ و امکان ترویج و توسعه آن در همه سو نیز از برتری عظیمی برخوردار بودند. و بیش از هر چیز جزئیات دقیق در مورد نوزادان و

بستر آنها مشکوک به نظر می‌رسید. چنین نمونه‌هایی را که ما در جنگ اول خلیج فارس شاهد بودیم، بدون هیچ تردیدی از ابزار بسیار مؤثر روابط عمومی ارتش امریکا و کشورهای غربی و همین‌طور به عنوان فن‌آوری جنگی در جنگ روانی و در جامعه جنجال‌پرست محسوب می‌گردد.

**تارنگاشت عدالت**

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/VaqtiNirouhayeChapDarSahnehNistand.pdf>